

## گوراب

«گوراب» نامی است که در جغرافیای تاریخی و کنونی بر سر برخی از جاهای ایران، بویژه در گیلان دیده میشود:

در «مرو شاهجان» در خراسان قدیم، «نام یک شهر» و در هر یک از شهرستانهای: ملایر - ایلام - اهواز - کازرون - بیرجند - فریدن - اسفهان - کرمان ده و روستائی بنام «گوراب» برجااست.

فردوسی چندبار در شاهنامه از جایی بنام «گوراب» در سیستان قدیم یاد میکند. در «ویس و رامین» جاهائی در سرزمین «ماد» و قلمرو قدیم آن بنام «گوراب» آمده است. ولی جایی که بیش از همه این نام ولفت را بر سر آبادیها میتوان یافت گیلان و دیلمستان و جاهائی از باختر مازندران است. چنانکه در کتابهای تاریخ گیلان و دیلمستان و رویان و مازندران و استرآباد و فرهنگهای جغرافیائی نامهای زیر را میتوان دید که در همه آنها «گوراب» هست:

گوراب رشت، گوراب فومن، گوراب گسکر ( = G. Gaskar )، گوراب کهدم ( = G. Kohdom )، گوراب کوچصفهان، گوراب کیل و دیلم، گوراب شفت ( = G. saft )، گوراب زرمسخ ( = G. Zarmax )، گوراب ورنل ( = G. Varzal )، گوراب پس ( = G. Pas )، گوراب تولم ( = G. Tulam )، گوراب پاشیجا ( = G. Pashiga )، گوراب لاهیجان، گوراب ذردین - ( = G. Dezdin یا: دزدین = Dozdabon )، گوراب رانکو ( = G. Ranaku )، گوراب شکور ( = Sakvar ) یا: اشکور ( = Eskavar )، گوراب تنکابن،

۱- مانند ( تاریخ گیلان و دیلمستان ) سید ظهیرالدین مرعشی و ( تاریخ گیلان ) ملا عبدالفتاح فومنی و تاریخ ( حائی ) لاهیجی و ( تاریخ رویان ) اولیاءالله آملی که هر چهار بکوشش و تصحیح دکتر متوجهر ستوده و بوسیله بنیاد فرهنگ چاپ و نشر شده اند و ( مازندران و استرآباد ) ه. ل. رابینو ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی چاپ نشر کتاب و فرهنگهای جغرافیائی از قبیل ( فرهنگ جغرافیائی ارتش ) و ( فرهنگ آبادیها ) از انتشارات ( مرکز آمار ایران ) و غیره ...

گوراب کرجیان ( = G. Karjian ) ، گوراب ملاط ( G. Mlath ) ، گوراب سختسر ، گوراب لمسر ( = Lammasar ) ، گوراب الموت ، گوراب طالقان ، شاهان گوراب ، گوراب بالا ، گوراب پساين ، گوراب نو ، نو گوراب ، کهنه گوراب ، گوراب چغل ( G. Cofol یا : چوپل ) ، گوراب جنر ( = G. Joor ) ، گوراب جیر ( G. Jir ) ، گوراب سر ، شیشه گوراب ، طاهر گوراب = تهر گوراب الا له گوراب ، لچ گوراب ( = Loca یا لجه = لجه گوراب ) باز کیا گوراب بازی کیا گوراب = بازیگا گوراب ، احمد گوراب ، احمد سر گوراب ، خطیب گوراب ، سیا گوراب ، شکال گوراب . . .

دسته‌ای از این نام‌ها نام دهستان یا مرکز دهستان و دسته‌ای دیگر نام روستا و ده بوده گروهی از آنها هنوز هم به همین نام بر جا مانده و زبانزدند . در سرزمینی که بنا بر روایات « مزدیسنان » ، جایگاه پیروان « دیویستان » بوده چرا چنین نامی باین فراوانی بر گزیده شده و بکار رفته و بجا مانده است ؟ معنی یا معانی درست « گوراب » چیست ؟ در این گفتار میکوشم برای این پرسش‌ها پاسخی بیابم .

همه منتهایی که برای « گوراب » در لغت‌نامه‌های فارسی آمده این است : میدان اسب دوانی - گنبدی بر سر قبرها - زمین شوره‌زار در صحرا که از دور بآب ماند و آنرا سراب گویند - جو داب که بپاکند - هفته بازار در گیلان و مازندران و استرآباد که هفته‌ای یکبار در آنجا بازاری بر پا میشود ۳ ه . ل . رایینو کنسول انگلیس در ایران در زمان قاجارها که درباره سرزمین کناره دریای خزر آثار ارزنده‌ای از خود بر جا نهاده است در بساطه « گوراب » مینویسد : « بازارها که « گوراب » نامیده میشوند ، محلی است که هفته‌ای یکبار در آنجا بازار خرید و فروش برقرار میشود ولی روزهای دیگری بکلی از جمعیت خالی است این بازارها فقط در گیلان و مغرب مازندران تشکیل میشود و بنا بر رسم و عادت فاصله آنها باید دست کم تقریباً یک فرسخ باشد » .

ولادیمیر مینورسکی خاورشناس نامدار درباره « گوراب » که در « ویس و رامین » یاد شده نوشته : « وضع گوراب روشن و در جنوب همدان است . . . در

۱ - ( مزدیسنان ) یعنی : مزدا پرستان که زرتشتیان باشند .

۲ - ( دیویستان ) یعنی پیروان آئین پیش از زرتشتی

۳ - لغت‌نامه دهخدا .

۴ - ( مازندران و استرآباد ) - ترجمه وحید مازندرانی ص ۳۶-۳۷

ترجمه‌ای که از «ویس و رامین» یکصد و پنجاه سال پس از (فخرالدین اسعد گرگانی) بزبان گرجی شده «گوراب» را «گرب (= Gorab)» نوشته‌اند. ریشه کلمه (گوراب) روشن نیست... شاید گوراب اصلاً خاص مزارهای متبرک بوده است. اما اکنون این گورابها دهکده‌هایی است که بازارهای فروش در آنجا تشکیل میشود...<sup>۱</sup>

اینها بودند همه معنائی که تاکنون برای واژه و نام «گوراب» در منابعی که من بدانها دسترسی داشتم یاد و نوشته شده‌اند. این معانی چنانکه در زیر نشان خواهیم داد اگر چه تکه پاره‌ای از معنای «گوراب» و جزئی از آن هستند اما همه معانی آن نبوده روشن و درست و رسا بشمار نمی‌آیند:

«گوراب» یا چنانکه روستائیان گیلان می‌گویند «گمتراب» Goorab<sup>۱</sup>، و «گورابه» در کتابها دارای معنای گسترده و فراوان زیر است. در سرزمینهایی که هر گوشه و پاره‌ای از آن از خود فرمانروایی خودسر و جداگانه و نوعی «روستاشاهی» یا «شهرکشاهی» داشته‌اند، و «گوراب» و «گورابه» بمعنی جغرافیائی و اجتماعی و عرفی: «شهرک و روستای مرکزی یک بخش و دهستان و جای خانه‌ها و انبوه مردمان و لشکر گاه فرمانروای آن سرزمین و کسان او بوده دکان‌ها و بازار و میدان اسب دوانی و حصار و دیوار دژ مانند و زندان و سیاهچال و چاه و مخزن آب داشته گور و سردابه و بقعه و مزار پیشوایان دینی با ساختمان و گنبد و بارگام در قلب آن آبادی قرار میگرفته و دخمه و گورهای فرمانروایان و خاندان‌شان در کنار مزار اصلی بوده مردم در جشن‌ها و عیدهای دینی و دنیائی و شادمانیها و نیز در سوگ و سوگواریها در روزهای معینی از ماه و سال برای آن مراسم یا برای داد و ستد و خرید و فروش بآن بازار و میدان میآمده‌اند و آن گوراب بسا دستگاه اداری فرمانروا تختگاه و پای ارک وی دانسته میشد.

اینها معنای جغرافیائی و اجتماعی و عرفی «گوراب» هستند که گواهیهای

۱- (ویس و رامین) بکوشش دکتر محمدجعفر محبوب چاپ این بیتها

ص ۴۱۶.

۲- روی حرف (O) چنان تکیه میکنند که میشود آنرا (= Gohrab)

با (h) نیمه ملفوظ هم شمرد.

زیر همان‌ها را می‌رسانند. اما گذشته از آن، «گوراب» مفهوم و معنی تاریخی و اساطیری و دینی و لغوی خاصی نیز داشته است. بدین شرح که: «گوراب» و «گورابه» چیزی همانند «زیکورات» های «ایلامی» درخوزستان پیش از تاریخ و پرستشگاههای پراکنده «سومری» در «شهرشاهی» ها و در اصل بنای معبد عمده‌ترین خدایان آسمان و زمین در دوران پرستش ستارگان و عناصر طبیعت بود که قبه و گنبد و بارگاه معبد مظهر و تجسمی مادی از آن ایزدان خیالی بشمار آمده در قلب آبادی برتر و با شکوه‌تر از دیگر ساختمانها خودنمایی میکرد که در گرداگرد و پیرامونش جا داشته‌اند. چنین «گوراب» کم کم بر اثر گذشت زمان مفهوم اساطیری و دینی اصلیش رنگ باخته شکل آبادی امیرنشین بخود گرفت که امروزه تنها نامهایش بیاد گامانده است.

اینک گواهیهای قسمت اول از معانی (گوراب) یعنی معناهای (گوراب) از نظر جغرافیائی و اجتماعی و عرفی: سید ظهیرالدین مرعشی در کتاب تاریخ کیلان و دیلمستان نوشته: «... با فتح و نصرت به گوراب کوچصفهان فرود آمدند...» و «یک هزار و پانصد مرد را انتخاب نموده از گوراب گیل و دیلم بدین ضعیف سپردند و فرخزاد سپهسالار و سایر سرداران بازگشتند» «بادپای جهان نورد را در میان میدان کوچصفهان که به (گوراب) شهرت دارد برانگیختند» سلطان هاشم، پسر کیای لاهیجان در ۸۹۲ هجری، پس از جنگ محلی با دشمنان خود «از اسپجین به (گوراب تنکابن) معاوده فرمود» و آنچه در مجاری به کوچصفهان بقید آسار<sup>۱</sup> در آمده بودند مجموع رابه گورابهای «تنکابن»<sup>۲</sup> و «کرگیان»<sup>۳</sup> و «سختسر»<sup>۴</sup> و «شکور»<sup>۵</sup> و «رانتکو»<sup>۶</sup> و «لمسر»<sup>۷</sup> و «الموت» و «طالقان» بخش کردند.<sup>۸</sup>

۱- منظور خودش یعنی: مرعشی مؤلف کتاب است.

۱- بقید آسار یعنی: بقید اسارت

۲- (تنکابن) و (کرگیان) هر دو دهستان و بخشی کوهستانی از ایلات رامسر هستند.

۳- سختسر نام پیشین رامسر بود.

۴- (شکور = Sakhvar) یا (اشکور = Eshkavar) دو دهستان بزرگ از دیلم قدیم در کوهستان رودسر است.

۵- (رانتکو): نام بخش جنوبی و غربی رودسر کنونی بود.

۶- (لمسر = Lammasar) در کنار رودخانه شاهرود در رودبار است که اکنون جزء قزوین بشمار می‌آید. و همان جایی است که از پناهگاهها و دژهای نامدار اسماعیلیان بود.

۷- معلوم میشود در همه این دهستانها گوراب قصبه مرکزی بوده.

فردوسی آورده : سام نریمان به‌مراه پسرش زال بدیدار رستم می‌روند و پس از دیدن او شادمان گشته یک‌ماه در گوراب به خوشی می‌گذرانند :

« بگورابه آنکه نهادند روی همه‌کاخ‌ها تخت زرین نهاد  
همه‌را شادان و پرگفت و گوی نشستند و خوردند و بودند شاد  
بر آمد برین بر یکی ماهیان برنجی بستند يك تن میان »<sup>۱</sup>

و در جای دیگر آورده :

بنه بر نهاد و سپه بر نشاند به گورابه آمد دوهفته بماند  
چون سام پدر زال درگذشت او را در گورابه دردخمه نهادند :

« زبهر پدر زال با سوک و درد بگورابه اندرهمی دخمی کرده »<sup>۲</sup>

در افسانه کهن ویس و رامین که برخی آنرا از زمان اشکانیان شعرده اند<sup>۳</sup> « گوراب » بمعنی : شهر و شهرک و کشور و دژ و تختگاه شهریاری آمده : « شاه موبد » به « گوراب » که جای « ویس » بود لشکر کشید :

« بگوراب آمد و آورد لشکر که آنجا بود « ویس » ماه پیکر »

« رامین » که همراه « شاه موبد » به « گوراب » آمده بود با دیدن « ویس » عشق خفته‌اش بیدار شد :

« چو آمد با برادر سوی (گوراب) دگر باره شد اندر کشت او آب »

« گوراب » نام کشوری بود که فرمانروایانش « شاپور » و « رفیدا » بودند « رامین » چون بر آن کشور گذشت مهمانش کردند.

« چو رامین گرد مرز خویش برگشت زنگی »

چنان آمد که بر « گوراب » بگذشت  
سرافرازان چو « شاپور » و « رفیدا »

در آن کشور چو ماه و مهر پیدا  
یکایک ساختندش میهمانی

ستوده جامه‌های خسروانی »

۱- شاهنامه چاپ برودریم ج ۱ ص ۲۲۸-۲۲۹ . پس در گواربه کاخ‌ها بوده

۲- شاهنامه ج ۱ ص ۲۶۷ .

۳- درباره کهنگی مایه قدیم ایرانی ویس و رامین به نوشته نگارنده تحت عنوان ( ریشه‌شناسی برخی از اعلام جغرافیائی خوزستان ) در بیوست دوم از کتاب دوم ( دیوار شهریاران ) نشریه انجمن آثار ملی تألیف آقای احمد اقتداری نگاه کنید :

گل) یکی دیگر از زیبارویانی که رامین هوسباز او را به مسری برگزید پدرش از (گوراب) و مادرش از همدان و خود نیز (بانوی گوراب) بوده است و خود را به رامین چنین معرفی میکند :

د ستوده گوهرم از مام و از بساب

که این از همدان است آن ز گوراب

بمن شد هر که در گوراب خستو

که من هستم کنون گوراب بانو...

د گل ، و د رامین ، آسایش گرفتند

بشادی بسر دز گوراب رفتند ،

برای دیس ، نامه نوشته آگاهش کردند که :

د بشد رامین و در گوراب زن کرد

ترا با داغ دل بر باب زن کرد ،

د دیس ، برای رامین که همسری دیگر گرفته بود پیام داد .

د اگر خوانند آرش را کمانگیر

که از ساری بمر و انداخت يك تیر

تو اندازی بجان من ز گوراب

همی هر ساعتی صد تیر پرتاب ، ۱

د گوراب ، بهمان معناهای قسمت اولش که معناهای جغرافیایی و اجتماعی و عرفی بود و در بالا یاد کردم در زمان پادشاهان صفوی نیز در گیلان زبانه زد بوده است. چنانکه شاه طهماسب صفوی در فرمانی که در سال ۹۷۵ هجری قمری برای فرماندار خود ( رکن الدوله معصوم بيك الحسينی ) فرستاده و در آن دستور داده خان احمد بازمانده دودمان شاهان کیای گیلان و دیلمستان و دیگر فرمانروایان خود کاهه بومی را دستگیر سازد، از گورابها همچون مراکز و تختگاه فرمانروایان یاد شده نام برده است:

د فرمان همایون شرف نفاذ یافت آنکه . . . معصوم بيك الحسينی . . . بداند که چون بر مضمون حکم قضا جریان اطلاع یافت فی الفور دوهزار سوار مسلح . . . جهت دست آوردن حاکم گیلان به گوراب تنکابن فرستد و صدرالدین خان و قوج خلیفه را با قریب دوهزار سوار نامدار و پنجاه هزار پیاده

به «گوراب اشکور» فرستد. و خود با سی هزار سوار به (گوراب رانکو) نزول نموده فرزند ارشد را با باقی عساکر نصرت مآثر به «گوراب لاهجان» ساکن ساخته. . . .<sup>۱</sup> بکیرد و ببندد و بکشد و الخ. . . برای پی بردن به ویژگیهای «گوراب» در تاریخ کیلان و دیلمستان مرعشی تصویر و شرح گویا و روشنی از چگونگی ساختمان‌های «گوراب» در زمان سید محمدکبا پادشاه کیلان خاوری آمده که در زیر می‌آورم: «چون خاطر از جانب مردم دیلم و دیلمستان بکلی آسوده گشت به تعمیر ولایت «رانکو» و «شکور» اقدام نمودند پسر (گوراب بالا) بنیاد مسجد عالی کردند. و ستونها و چوبهای آن را از ناحیه (سجیران<sup>۲</sup>) چوب صنوبر<sup>۳</sup> بفرمود آوردن، که آن چوبها در روزگار دراز میماند و بسنگ خادا برابری می‌کند. و موضع ومسکن «خلابران<sup>۴</sup>» و «گوراب سفلی» در (رانکو) قبل از آن طرف مشرق ساحل وادی «ولیسارود»<sup>۵</sup> بود. و موضعی که اکنون (گوراب) و (خلابران<sup>۶</sup>) مقام است. برنجار<sup>۷</sup> و مزارع مردم می‌بود آنجا خشک فرمودند ساختن. و درختها برگردا گردان میدان فرمودند نشاندن. و جهت (خلابران) صومعه‌های مرغوب برگردا گردان میدان فرمودند تا تمام کردند و (خلابران) را آنجا نقل نمودند. وادی (ولیسارود) که گوراب بود بفرمود تا برنجار ساختند و الحال هذا بر آن قرار است. و

۱- پیوست کتاب (تاریخ کیلان و دیلمستان) چاپ رابینو ص ۱۴

۲- نام دهی در کوهستان اشکور در حومه رودسر که بهمین نام برجا است.

۳- این چوب را در محل (سلم Salm) گویند که از دودمان سروکاج

کوهی و بومی است.

۴- (خلابران) را (برهان) تازیان مرسوم بکیر دربار بزبان کیلان

معنی کرده. آنها گروهی از چاکران درباری شاهان محل کیلان خاوری بودند که پیوسته همراه آنها بوده در (گوراب) نشیمن داشته‌اند. پیشه و شغل آنها بدرستی روشن نیست. چنانکه مؤلف نوشته در گورابها صومعه نشین بوده‌اند. برخی گمان کرده‌اند که کار (خلابران) فراهم کردن و نگهداشتن و حمل و تسلیم (خلعت)ها بود که در دستگاههای درباری آن زمان کار کوچکی نبود و بر این قیاس (خلعت‌بری) های کنونی را از آنها گمان کرده‌اند. اما یکی بودن «خلابران» و «خلعت‌بر» بر این ثابت نیست.

۵- «ولیسارود» نام قدیم رودخانه‌ای که در باختر شهر رودسر جریان دارد

۶- (خلابران مقام) یعنی: نشیمن گاه خلابران.

۷- برنجار = برنجزار و شالیزاد.

بازار ( تیمجان<sup>۱</sup> ) سابقاً در همین موضع که اکنون است هم بوده است. اما دکان خرابی چند که مناسب دولت قاهره ایشان نبوده بود ، بفرمود ، آن بازار را بر «گوراب نو» که احداث فرموده بودند نقل کنند و از دوطرف بر سر آن میدان دکانهای مرغوب مستحسن باندک مدتی تمام ساختند. و بقال و بزاز «تیمجان» را امر شد که رخت خود را بدانجا برند. و آن مقام از یمن عالی عاطفت آن حضرت چون روضه خلسد برین گشت. و احداث آن بازار و گوراب بخط مبارک سیادت قبایی نوشته دیدم که عشرين ذی حجه سنه عشرين و ثمانمائه (۲۰ ذی حجه ۸۲۰) بوده است. و وقتی که تمام شده بود مولف حقیر آن را بر خاطر است که مردم ( تیمجان ) که بدان بازار نقل کرده بودند بسیار تضرع و زاری می کردند که مسکن و موطن پدران ما در «تیمجان» است. و از آنجا تا اینجا تردد نمودن برایشان صعوبت تمام دارد و ملک موروثی و خانهای قدیمی خود را باز گذاشتن و بدینجا نقل نمودن هم متعذر<sup>۲</sup>. ملتزمی ایشان را بعد از دوسال قبول کردند و مبلغی آن جماعت بنا بر آن بر خود گرفته بودند<sup>۳</sup> بستاندند و بازار شهر و بازار را بدان مقام اصلی نقل فرمودند و آن جماعت بدان راضی و خوشنود گشتند. و در آن مابین والده فرزندان عظام ایشان دعوت حق را لبیک اجابت فرمود و از آن سبب بسیار ملالت بخاطر مبارک راه یسافت و نش مبارکش را به قریه<sup>۴</sup> و ملاط<sup>۵</sup> نقل کرده دفن کردند. جهت آن مر حومه مغفوره مشهدعالی فرمودند تمام کردن. و خود نیز اکنون همانجا مدفونند. و بعد از آن عمارات «ملاط» را باهتمام تمام بنیاد نهادند و قصری درغایت لطافت و مسجدی جامع در غایت نزاهت تمام ساختند و خانهای چند جهت مقرر دادن و ابنای سبیل

۱ - تیمجان ( Timajan ) نام دهی در یک فرسنگی شهر رودسر که امروز ( تیمجان = Tamijan ) میگویند گویا ( شاهان گوراب ) و ( کهنه گوراب ) و ( گوراب رانکو ) پیش از گیاه در آنجا بود چنانکه امروز هم برخی بازمانده خرابهها<sup>۶</sup> برجا است. سید محمد کیا کوشید ، بجای آن ( نو گوراب ) را در پیرامون رودسر بسازد

۲ - یعنی : مرعشی مولف کتاب .

۳ - یعنی : کوچیدن بازاریان از گوراب کهنه به گوراب نو دوازده بود و دور بود

۴ - بر خود گرفتن یعنی : بر عهده گرفتن .

۵ - ملاط = Mlath . نام دهی در شهرستان لنگرود است که نیای بزرگ و سردودمان سادات کیا یا پادشاهان لاهیجان نشین از آنجا بود و از آن رو آن ده برای گیاه جنبه تقدس داشت.

۶ - شما یعنی : سقف و سرپوش ساختمان .



مجموع را از سنگ و گل تمام کردند و طولهای اسبان و استران با تمام فرمودند رسانید و غمای مجموع را با زبسفالوی سرخ پیوشانیدند . و کردا کرد مشهد مبارک دیواری از سنگ در غایت محکمی احداث فرمودند و غمای آن را بسفالو از آب باران محفوظ ساختند . و درون مشهد را درختهای نارنج و ترنج و لیمو و آبی و آلو بنشانند . و آن موضع را رشک جنت نیم و خلد برین گردانیدند و حفاظ را وظایف تعیین نموده تا شب و روز بتلاوت قرآن مجید مشغول باشند و اکنون نیز هستند . و خانقاهی بساختند و امر کردند که صبح و شام را بفقرا و مساکین و ابناء السبیل آتش بدهند و بر در مسجد حفر چاه آب فرمودند و گورابی بغایت خوبی بفرمودند ساختن و مدرسه طرف غربی آن گوراب و مسجد تمام کردند . و مرتبه دیگر ۲ شیب از آن، گوراب دیگر بساختند و چاه آبی بر سر راه فرمودند کندن تا در تابستان که آب رودخانه گرم میشود ، ابنای سبیل و موطنان آن مقام آن آب بنوشند . و بر سر آن گوراب دکانهای چند فرمودند ساختن و مردم صنعت کار از هر نوع آنجا بنشانند و باغی وسیع بنیاد کردند ۳۰۰۰

اینها بودند گواهای مناهای جغرافیائی و اجتماعی و عرفی (گوراب) تا زمان صفویان . یعنی (گوراب) بمعنی ، شهرک و روستای مرکزی و پای ارک و تختگاه فرمانروا با بازارها و میدان و خانهها و لشکرگاه و ساختمانهای دیوانی و مخزن آب و گور و بقعه و صومعه و سردابه با گنبد و بارگاه که مردم هر چند برای جشنها یا سوگوارها یا در مراسم محلی و دینی در آنجا گرد میآمده اند و داد و ستد و خرید و فروش میکردند که هنوز هم همین رسم و آئین در آستانهها و امامزادههای کوهستان دیلم در مراسم بنام (علم و نجینی = Alam-Vachini) زنده و برجا است .

اما معانی گوراب از نظر دینی و بازمانده اساطیر و عقاید قدیم دوران پرستش ستارگان و عناصر طبیعت و مفاهیم لغوی آن خود گفتاری جداگانه و گواهای دیگر میخواهد که اینجا کنجایش آن را ندارد و امید است در فرصتی دیگر بازگو گردد .

۱- سفالو ، روپوش سفالی روی خانههای گیلان .

۲- (مرتبه دیگر شیب از آن) یعنی ، يك طبقه پائین تر و کوتاهتر از بنای اصلی و بزرگ گوراب .

۳- تاریخ گیلان و دیلمستان از ظهیر الدین مرعشی - بکوشش دکتر متوجهر  
شده چاپ بنیاد فرهنگ .